

در سوگِ درگذشتِ اسماعیلِ جانِ خویی
سراینده‌ی بزرگِ میهنِ باز هم مانده در بند
سروده‌ای از آبتین آیینه
برگرفته از دفترِ کوروش‌نامه



بمان خویی‌جان*

سروِ پردیس‌نشینانِ پرتاب‌شدگان
آشیانه‌نشسته‌ی آفتابِ آرزو:

مگر پروانه‌ی پردیسِ آرزو را
فرازِ آبشارِ آه
مهرِ مهرستانِ کیهانیِ کوروش
و دادِ دادستانِ سُرخِ مزدک را
با نگارستانِ ارژنگِ برچشمِ جهانِ نگر دانه‌ای؟

مگر گزاره‌ی هزاره را
در رهگذارِ پیچِ در پیچِ هرکوی و گذر
دورگشتانده از امید*۲
بی‌امید نسروده‌ای؟
«دوشیزه‌ی گیسوسپید» را «گریه خند»
چشم به راهِ راهی برای رهایی
زیرا زمین زمین است،
راه‌کشانی نکرده‌ای؟

مگر آذرخشِ سروده‌های آذرینت
گلِ سُرخ را بر شانهِی خُرم‌دینان

سه‌پندان را بر بام میهن باز هم مانده در بند نشانده‌است؟

مگر بارش شبانه‌هایت
باور لِرزانِ دل‌باختگان را
هر دم بر دم، بند بند، پیوند نزده‌است؟

مگر گسلِ ژرفِ چپِ ناسازگار
با راستِ سازش‌کار را
با بانگِ نوین، راه‌گشایی نکرده‌ای؟

مگر برگ‌های درخت‌بانویت
در برگه‌های هزاره‌ی سوم
پرده‌های زمین را
در راهواره‌ی دُن کیشوت
برای بست‌نشستگان، نگشوده‌است؟

مگر باورِ بافته‌ی امید را
در تن‌پوشِ هزار ساله‌اش بر تن، نپوشیده‌ای؟
بامِ بامداد را به فردا
و فردا را به فردای بهراد
پیش‌آهنگ، نمی‌کشانی؟

مگر با دهانی آتشین، آتش‌دست و آتش‌پای
سروده‌های سُرخِ نهنگِ*۳ در راهت را
در ناکجای خیشِ دهشت، نمی‌سُرایی؟

مگر با باور بر بادرفتگان آرزو
در ناکجاآباد بر گستره‌ی هر کجا، نگستراندی؟

تورا به جانِ هر آنچه روان و پویان است
تورا به یادِ پدرانِ نوین سروده و آهنگ
و سازِ دلِ پُرآونگِ سببا، بمان

و گرنه سیاوشان
در کامکین‌خواهی سودابه در زاینده‌بدرود
رستم در سوگِ سیاوش
زین بر پشت در هامونِ خشکیده
مانده و گسسته، بخار می‌گردند

و گرنه بند بندِ غزلِ حافظ را
در بندِ سیوند می‌شویند
تا در پاسارگاد سنگسار

«آزادی‌نامه‌ی کوروش» را
در دیوسرای جمکران
از هستی به نیستی ایران پرتاب می‌کنند

و گرنه شاهنامه را واژه‌کشی
ستایش داد و خرد را
بر زانوبندِ شتر (عقل) می‌بندند
گاهنامه و دم سُرخِ خیام را
گاه‌شماری، تف‌باران می‌کنند

بمان خویی‌جان! بمان!

و گرنه سر بر زمین می‌کوبم
تا خدایانوی تیراژه‌ی واژگان
از بیدرکجایت فرو پاشد

و گرنه آذرخش بر گُسلِ زمین
آتش بر زمان می‌افروزد

آنگاه آذربرزین، در نوشِ شبِ ناکام
پژواکِ سوگ بر مژگان، چنگ می‌کشد
دانه‌های دل سازِ چپ می‌نوازند
آیین‌ها بر آتش‌رویان چشم نمی‌کشایند
آبگینه‌ها به سنگ باز می‌گردند
رنگین‌کمان رنگ می‌بازد
ماهِ نَخشب را کباب
برای میل‌فرمایی آقا/امامِ زمان
در چاهِ جمکران، می‌کشانند
پگاهِ خسروانی سبا
و نگاهِ کهکشانی سُرّایه را
زنگار بسته پرده می‌درانند
شهر سایه‌ها در باد می‌ریزد
باد در چشم می‌پیچد

آنگاه آرزوی آزادی در چشمِ خاک
به گردروبی سنگِ سیاه می‌پردازد

و ...

بمان خویی‌جان!
تو در کارِ خودِ خدا می‌مانی
بمان خویی‌جان!

تیرماه ۲۵۵۲ ایرانی
چون ۲۰۱۳ ترسایی (میلادی)
گوتنبرگ - سوید

* نگین نگاه به سُروده‌ی بمانی خویی جان!
برای هفتاد و پنجمین سالگشتِ زادروز اسماعیل جانِ خویی
برگرفته از دفترِ کوروش‌نامه

* نگین نگاه به مهدی اخوان ثالث (م. امید) سراینده‌ی برجسته‌ی ایران
استادِ اسماعیل جانِ خویی است.



* نگین نگاه به دفترِ «نهنگ در صحرا»؛
بیستمین دفترِ شعرِ اسماعیل جانِ خویی است
که سُروده‌هایی آتشی از آن دفتر را شهریورماه ۲۰۰۳
یادمان جانباختگانِ میهن باز هم مانده در بند در گوتنبرگِ سوید خواند
که شوری برپا کرد؛ این نگاره‌ای از آن یادمان می‌باشد.